

تنها مسیر برای زندگی بهتر/ج ۵

تعریف زندگی در ۷ مرحله توسط حجت الاسلام پناهیان +صوت

اگر شیطان بتواند هر یک از این عناصر کلیدی در تعریف زندگی را از توجه ما خارج کند، می‌تواند ما را فریب دهد و دچار اشتباه کند. گمراهی انسان از این‌جا شروع می‌شود که شیطان انسان را نسبت به متن زندگی دچار اشتباه می‌کند؛ نه نسبت به هدف زندگی؛ مثلاً اگر ما فکر کنیم که می‌توانیم طوری زندگی کنیم که دیگر در آن تلاش و مبارزه نباشد؛ خُب این اشتباه است. شیطان همین‌جا آدم را به اشتباه می‌اندازد و دچار خیال‌پردازی می‌کند. در این صورت ما را نابود کرده و دیگر هیچ دینی هم شاید نتواند ما را نجات‌مان دهد.

حجت الاسلام علی‌رضا پناهیان که در رمضان گذشته با موضوع «[تنها مسیر - راهبرد اصلی در نظام تربیت دینی](#)» سخنرانی کرد و مورد استقبال جوانان قرار گرفت، امسال قرار است به مدت ۳۰ شب در مسجد امام صادق(ع) میدان فلسطین به موضوع «**تنها مسیر برای زندگی بهتر**» بپردازد و به سوال «چگونه یک زندگی بهتر داشته باشیم؟» پاسخ دهد. در ادامه فرازهایی از **پنجمین جلسه** را می‌خوانید:

تعریف زندگی در هفت مرحله / مرحله ۱. زندگی یعنی "حرکت به سوی تمایلات"

- ما تعریف خودمان از زندگی را با یک نگاه و برخورد عاقلانه آغاز می‌کنیم تا این تعریف بتواند مورد توافق انواع آدم‌ها قرار بگیرد. و الا اگر ما بخواهیم تعریفی از زندگی ارائه دهیم که فقط بر اساس مباحث و مفاهیم دینی باشد، خیلی‌ها این تعریف را قبول نمی‌کنند، مثلاً اگر بگوییم: زندگی این است که دستورات الهی را در آن پیاده کنیم، نمازمان را بخوانیم، خمس و زکات بدهیم و... در این صورت خیلی‌ها خواهند گفت: «شما با این تعریف می‌خواهید دین خودتان را به ما تحمیل کنید» لذا ما تعریف زندگی را با یک نگاه متوسط و منطقی شروع می‌کنیم که نوع آدم‌های منصف، بر اساس عقل و منطق‌شان آن را بپذیرند.
- ما بر اساس نگاه فوق، تعریف خودمان از زندگی را در هفت مرحله ارائه می‌دهیم. در مرحله اول از تعریف زندگی می‌گوییم: «زندگی یعنی حرکت به سوی تمایلات» در اینجا از کلمه آگاهی استفاده نکرده‌ایم، چون شما در ضمن حرکت به سوی تمایلات خودتان مجبور هستید از آگاهی هم استفاده کنید.

زندگی دو عنصر کلیدی دارد: حرکت و تمایلات / موتور محرکه حرکت ما تمایلات ما هستند

- زندگی دو عنصر کلیدی دارد، یکی «حرکت» و دیگری «تمایلات». چون کسی که حرکت نداشته باشد، اصلاً زنده نیست که بخواهد زندگی کند، او در واقع مُرده است. و وقتی بحث از حرکت به میان می‌آید، این سؤال مطرح می‌شود که «حرکت به سوی چه چیزی؟» آن چیست که تمام حرکت‌های آدم‌ها را در بر می‌گیرد؛ انواع و اقسام آدم‌های مختلف، از جمله کمال‌طلب، سطحی، جنایتکار و...؟ «تمایلات» یا «علاقه‌های انسان»، آن چیزی است که حرکت انسان برای رسیدن به آن صورت می‌گیرد. موتور محرکه حرکت ما طبیعتاً «تمایلات»، «علاقه‌ها» یا «گرایش‌های» ما هستند.

- **تمایلات نقش کلیدی در زندگی انسان دارند، انسان به سوی تمایلاتش حرکت می‌کند، انسان برای تمایلاتش زنده است، انسان برای تمایلاتش تخیل می‌کند، انسان فکرش را در خدمت تمایلاتش به کار می‌گیرد. اگر یک پژوهشگر عاقل و هوشمند دیدید، او هم به سوی تمایلاتش دارد حرکت می‌کند، منتها تمایل او «حقیقت‌طلبی» یا «جستجوگری در عرصه علم و آگاهی» است. او هم خارج از این تعریف نیست.**

- کسی نمی‌توند بگوید: «من دنبال تمایلات خودم نیستم، من دنبال چیزهایی بالاتر از تمایلات خودم هستم!» می‌گوییم: «خُب، تمال تو به همان چیزهایی است که بالاتر از این تمایلات سطحی است، یعنی تو به همان چیزهای بالاتری که دنبالش هستی، تمایل و علاقه داری و الا به دنبالش نمی‌رفتی.»

مرحله ۲. زندگی یعنی «تلاش» برای رسیدن به «تمایلات»/زندگی یک حرکت ساده نیست، بلکه حرکت توأم با تلاش است

- در مرحله قبل، تعریف ما از زندگی این بود: «زندگی حرکت برای رسیدن به علاقه‌هاست» اما زندگی یک حرکت ساده به سوی تمایلات نیست، بلکه یک حرکت توأم با تلاش است. مثلاً وقتی ما آب می‌خواهیم، به همین سادگی نیست که آب در دسترس ما باشد و ما حرکت کنیم و آب را برداریم! بلکه آب را باید از چاه یا رودخانه بیآوریم، تصفیه کنیم، لوله‌کشی کنیم و به داخل خانه بیآوریم. بنابراین به جای «حرکت» کلمه «تلاش» را در تعریف زندگی اضافه می‌کنیم.
- ما وقتی می‌خواهیم به سمت تمایلاتمان حرکت کنیم، این حرکت معمولاً با سختی‌هایی همراه است، پس این حرکت را باید تبدیل کنیم به «تلاش». بنابراین اجازه دهید تعریفمان را این‌طور تکمیل کنیم: زندگی یعنی حرکت و تلاش برای رسیدن به تمایلات. البته کلمه حرکت را هم می‌توان حذف کرد و فقط کلمه تلاش را باقی گذاشت، از این باب که «چون که صد آمد نود هم پیش ماست» پس تعریف ما در مرحله دوم این‌طور می‌شود: زندگی یعنی تلاش برای رسیدن به تمایلات.
- امام صادق (ع) مفصلاً در این باره صحبت فرموده که چرا زندگی انسان طوری طراحی شده است که هر چیزی می‌خواهد باید به‌خاطرش تلاش کند و سختی بکشد؟ و بعد هم حضرت مثال می‌زند که مثلاً اگر میوه می‌خواهید، باید بروید درخت میوه بکارید و پرورش دهید و نگهداری درخت میوه هم کار دشواری است. مثال دیگر حضرت هم درباره تهبه نان و داروهای گیاهی است. و بعد می‌فرماید که اگر خداوند متعال زندگی انسان را این‌طوری طراحی نمی‌کرد، حوصله انسان سر می‌رفت، اصلاً انسان این تلاش و درگیری با طبیعت برای به‌دست آوردن نیاز خود را دوست دارد. و می‌فرماید: اگر یک‌جایی مهمان بشوید و همه چیز را آماده به شما بدهند، بعد از چند روز خسته می‌شوید و بلند می‌شوید می‌گویید: بگذارید من هم یک کار و تلاشی انجام دهم. (فَإِنَّهُ خُلِقَ لَهُ الْحَبُّ لِطَعَامِهِ وَ كَلَّفَ طَحْنَهُ وَ عَجْنَهُ وَ خَبْزَهُ وَ خُلِقَ لَهُ الْوَبْرُ لِكِسْوَتِهِ فَكَلَّفَ نَدْفَهُ وَ عَزْلَهُ وَ نَسَجَهُ وَ خُلِقَ لَهُ الشَّجَرُ فَكَلَّفَ غَرْسَهَا وَ سَفْيَهَا وَ الْيَمَامَ عَلَيْهَا وَ خَلَقَتْ لَهُ الْعَقَاقِيرُ لِأَدْوِيَّتِهِ فَكَلَّفَ لَقْطَهَا وَ خَلَطَهَا وَ صَعَّهَا ... لَوْ أَنَّ أُمَّراً نَزَلَ بِقَوْمٍ فَأَقَامَ حِيناً بَلَغَ جَمِيعَ مَا يَخْتِاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَطْعَمٍ وَ مَشْرَبٍ وَ خِدْمَةٍ لَتَبَرَّمَ بِالْفِرَاقِ وَ نَارَعَتْهُ نَفْسُهُ إِلَى التَّشَاغُلِ بِشَيْءٍ؛ توحيد مفضل/ ۸۶)

کسانی که «زندگی بدون تلاش» را تبلیغ می‌کنند، به انسان‌ها دروغ می‌گویند/ریشه فساد آشنا نکردن بچه با حقیقت زندگیست، نه ماهواره

- پس جزئی از تعریف زندگی، تلاش و تکاپو برای رسیدن به تمایلات است. لذا کسانی که «زندگی بدون تلاش» را برای انسان تبلیغ می‌کنند یا ترسیم می‌کنند، در واقع دارند به انسان‌ها دروغ می‌گویند. و اگر شما بخواهید فرزند خودتان را برای زندگی تربیت کنید، در واقع باید این تلاش را به او یاد بدهید و بگویید: «هر چیزی می‌خواهی، باید به‌خاطرش سختی بکشی» حالا نمی‌دانم چقدر در آموزش و پرورش ما این کار انجام می‌شود؟ این اتفاق باید از هفت‌سالگی بیفتد و ما اگر این کار را انجام ندهیم، ریشه فساد همین جاست؛ نه آن ماهواره‌ای که تا چند وقت دیگر، با تلفن همراه هم به سهولت قابل دریافت خواهد بود.

- ریشه فساد آن جایی است که ما بچه را با متن حقیقت و ماده خام زندگی آشنا نکنیم. اگر بچه با حقیقت زندگی آشنا نشده باشد، دیگر فایده‌ای ندارد که ما طلبه‌ها بخواهیم به این بچه، بندگی یاد بدهیم. وقتی تصور او از زندگی را مختل کرده‌ایم، چگونه می‌توان به او بندگی یاد داد؟

برای کسی که زندگی را نمی‌فهمد، بندگی را تعریف نکنید / آموزش بندگی، بدون تعلیم زندگی خطرناک است

- **بندگی بعد از اینکه تعریف صحیحی از زندگی به دست آمد، قابل دست‌یابی است. اصلاً سعی نکنید برای کسی که زندگی را نمی‌فهمد، بندگی را تعریف کنید، خودتان را زحمت ندهید چون زحمت بیهوده‌ای است و قاعدتاً جز اینکه تنفر او را از بندگی بالا ببرد، کار دیگری نکرده‌اید!**

- واقعاً خطرناک است که بدون تعلیم زندگی، بخواهیم بندگی را یاد بدهیم. چون آن وقت بندگی یک «بار اضافه» روی دوش انسان محسوب می‌شود و بار روانی منفی برای انسان خواهد داشت. لازم نیست ما در مدرسه‌ها زیاد کار دینی انجام دهیم، لازم نیست در مدرسه‌ها زیاد عقاید درس بدهیم، لازم نیست در مدرسه‌ها زیاد قرآن و روایت و اخلاق اسلامی یاد بدهیم، بلکه اگر او را یک انسان طبیعی بار آورده باشیم، او خودش به دنبال خدا و امام خودش خواهد رفت.

مرحله ۳. زندگی یعنی تلاش و «مبارزه» برای رسیدن به تمایلات/ به بچه یاد بدهید: زندگی «هلو راحت بیا برو تو گلو» نیست!

- اگر بخواهیم تعریف زندگی را کامل‌تر کنیم باید بگوییم: این حرکت برای رسیدن به تمایلات، فقط با تلاش، سامان پیدا نمی‌کند. چون گاهی با تلاش به سوی تمایلات خودت می‌روی، اما با موانع و دشمنان جدی مواجه می‌شوی؛ آن وقت باید چه کار کنی؟ طبیعتاً باید «مبارزه» کنی. زندگی خیلی از اوقات، «مبارزه» است. پس اجازه بدهید در مرحله بعدی، تعریف خود را کامل‌تر کنیم و بگوییم: «زندگی، حرکت، تلاش و مبارزه برای رسیدن به تمایلات است.»
- فکر می‌کنم با هر انسان منصفی این تعریف را مطرح کنیم، قبول می‌کند؛ فرقی هم نمی‌کند او اهل چه فرهنگی باشد، چون هر کسی در زندگی خودش مبارزه و درگیری را تجربه کرده است و موانع را لمس کرده است. البته این مبارزه گاهی اوقات مبارزه‌های ظالمانه و نابخردانه است و گاهی نیز مبارزه مظلومانه، عاقلانه، هوشمندانه و عادلانه است ولی به هر حال مبارزه است.
- زندگی ما به گونه‌ای است که باید با «تلاش» و «مبارزه» حرکت کنیم تا به «علاقه‌ها» مان برسیم. ای کاش در هفت سال دوم زندگی و دوران دبستان، این‌ها را برای بچه‌ها خوب جابیندازند و به بچه‌ها بگویند: زندگی «هلو راحت بیا برو تو گلو» نیست! زندگی مبارزه است که در این مبارزه گاهی شکست می‌خوری و گاهی پیروز می‌شوی.

مرحله ۴. زندگی یعنی تلاش و مبارزه برای رسیدن به «علاقه‌های منتخب یا برتر»/ آغاز کمال انسان در خودآگاهی نسبت به لزوم «انتخاب» بین علاقه‌هاست

- مسلماً زندگی، تلاش و مبارزه برای رسیدن به هر علاقه‌ای نیست، آدم بین علاقه‌های خودش، علاقه برتر را انتخاب می‌کند. چون علاقه‌های ما علاقه‌های متنوعی هستند، و بعضاً علاقه‌های متزاحم و متعارض هستند. مثلاً اگر برای ما چندین نوع غذا بیاورند که همه آنها را دوست داریم، باید انتخاب کنیم و نمی‌توانیم همه آنها را بخوریم. اینها علاقه‌های متزاحم هستند. گاهی نیز علاقه‌های ما متعارض می‌شوند. مثلاً هم می‌خواهیم شکم ما برای عبادت خالی باشد، و هم می‌خواهیم شکم ما پر باشد تا گرسنگی نکشیم. اینها علاقه‌های متعارض هستند. آدم در زندگی خودش همیشه با این صحنه‌ها برخورد می‌کند.

• زندگی صرفاً حرکت، تلاش و مبارزه برای رسیدن به هر علاقه‌ای نیست، بلکه به این علاقه‌ها باید یک قید اضافه کنیم و بگوییم: «علاقه‌های منتخب» یا «علاقه‌های برتر». پس زندگی یعنی تلاش و مبارزه برای رسیدن به علاقه‌های منتخب یا برتر. حالا این علاقه‌های برتر از نظر هر کسی ممکن است یک چیزی باشد. در این مرحله، فرقی نمی‌کند این علاقه‌های برتری که انتخاب می‌کند، واقعاً علاقه‌های ارزشمندتری باشند یا نباشند و فعلاً نمی‌خواهیم وارد این بحث شویم.

• **آغاز کمال انسان آن جایی است که انسان نسبت به امر «انتخاب» خودآگاهی پیدا می‌کند و خودش را برای انتخاب، مجبور می‌بیند و می‌فهمد که مجبور است به دست خودش برخی از علاقه‌هایش را به نفع برخی از علاقه‌های دیگرش حذف کند. لذا باید ممنون باشیم از کسانی که این حقیقت را به بچه‌های ما یاد می‌دهند که «شما مجبور هستی بین علاقه‌های خودت انتخاب کنی، و قطعاً این کار را انجام خواهی داد» انسان بین علاقه‌های خودش گزینش خواهد کرد و این اتفاقی است که در زندگی انسان می‌افتد و از آن گریزی نیست، و باید نسبت به این واقعیت، خودآگاهی پیدا کنیم و برای مواجهه با این صحنه، آمادگی پیدا کنیم. هیچ کسی نمی‌تواند بگوید: «من هر چیزی دوست دارم به سمتش می‌روم و به آن می‌رسم!» تو حتماً مجبوری بین علاقه‌های انتخاب کنی و همین آغاز خیلی چیزهاست.**

مرحله ۵. زندگی یعنی «مدیریت علاقه‌ها» و تلاش و مبارزه برای رسیدن به علاقه‌های برتر/ علاوه بر انتخاب علاقه‌ها، ما حتی می‌توانیم علاقه‌های خود را تغییر دهیم

• اگر کسی بخواهد حقیقت زندگی را بفهمد باید متوجه باشد که برای رسیدن به علاقه‌های منتخب و برتر خودش، حرکت و تلاش و مبارزه می‌کند. یعنی انسان به سمت هر علاقه‌ای نمی‌رود (و اصلاً نمی‌تواند برود) بلکه در بین آنها انتخاب می‌کند. منتها این علاقه‌ها صرفاً توسط ما انتخاب نمی‌شوند، بلکه در متن زندگی ما یک اتفاق دیگری هم می‌افتد که باید در تعریف زندگی در نظر گرفته شود و آن اتفاق این است که ما حتی می‌توانیم علاقه‌های خودمان را تغییر دهیم. برخی می‌گویند: «برای من سخت است که به این علاقه خودم نرسم!» ولی یک راهی وجود دارد که این علاقه را تغییر دهیم و از «علاقه بودن» بپندازیم. یعنی ما می‌توانیم علاقه‌های خودمان را تغییر دهیم.

• بخشی از فعالیت ما در زندگی صرف این می‌شود که ما علاقه‌های خودمان را مدیریت کنیم، یعنی علاقه‌های خود را تغییر دهیم، کم و زیاد کنیم، و تضعیف یا تقویت کنیم. بخشی از تأثیراتی هم که دیگران بر زندگی ما می‌گذارند همین است که دارند علاقه‌های ما را تغییر می‌دهند. پس بیایید خودمان هم علاقه‌های خود را مدیریت کنیم. اگر این را بپذیریم، می‌توانیم تعریف زندگی را این‌گونه تکمیل کنیم و بگوییم: «زندگی یعنی مدیریت علاقه‌ها و تلاش و مبارزه برای رسیدن به علاقه‌های برتر»

انسان مجبور است برخی علاقه‌هایش را تغییر دهد تا بهتر زندگی کند

• ما داریم درباره زندگی انسان صحبت می‌کنیم و الا زندگی حیوانات به‌گونه‌ای است که اصلاً در علاقه‌های خودشان تغییری ایجاد نمی‌کنند، یعنی همان علاقه‌هایی که از اول دارند، تا آخر هم به دنبال همان هستند. اما درباره انسان بحث فرق می‌کند. چه انسانی واقعاً زندگی کرده است؟ کسی که در علاقه‌های خودش تغییری ایجاد کرده است.

• **از خودت بپرس: تا به حال کدام علاقه خودت را تغییر داده‌ای؟ کدام صفت خانوادگی یا ژنتیکی خودت را تغییر داده‌ای؟ یک تغییری باید در علاقه‌های خودمان ایجاد کنیم. بخشی از زندگی ما خواه ناخواه صرف**

تغییر علاقه می‌شود. تو در مسیر زندگی‌ات یک جاهایی مجبور می‌شوی بعضی از علاقه‌ها را در خودت تغییر بدهی؛ تا راحت‌تر و بهتر زندگی کنی. و خیلی وقت‌ها که این کار را انجام نداده‌ای، لطمه خورده‌ای.

چالش جدی زندگی انسان «مدیریت علاقه‌ها» یا تغییر علاقه‌هاست

- انسان بعضی وقت‌ها مجبور است یک علاقه‌ای را در خودش افزایش دهد. مثلاً می‌خواهد برای کنکور درس بخواند ولی حوصله‌اش نمی‌آید، یا تمرکز ندارد و توجهش به سراغ بازی‌ها و هرزگی‌ها می‌رود لذا مجبور است علاقه خودش به درس خواندن را بالا ببرد و علاقه خودش را به بازی و هرزگی پایین بیاورد تا بتواند متمرکز شود. اینجاست که او در چالش جدی زندگی‌اش که همان «مدیریت علاقه‌ها» یا تغییر علاقه‌ها است قرار گرفته است.
- یک کسی بود که خیلی جنایت و قتل مرتکب شده بود و نامش را خفاش شب گذاشته بودند. در مصاحبه قبل از اعدام به او گفتند: «تو وقتی این جنایت‌ها را انجام می‌دادی، خودت ناراحت نمی‌شدی؟» گفت: «چرا؛ شب‌های اول ناراحت می‌شدم و نمی‌توانستم راحت بخوابم، ولی بعد خوب شدم!» یعنی او هم روی علاقه‌های خودش و روی وجدان خودش کار کرد و زحمت کشید تا وجدان خودش را خفه کرد. و این کار ساده‌ای هم نبود؛ سه چهارتا آدم کشت تا این طوری شد! یعنی آن بدبخت هم یک تغییری در علاقه‌های خودش ایجاد کرد، و الا آدم که قاتل به دنیا نمی‌آید!
- حالا به خودمان نگاه کنیم؛ شاید ما هم آن اوایل وقتی غیبت می‌کردیم؛ ناراحت می‌شدیم ولی بعداً زحمت کشیدیم و روی خودمان کار کردیم تا به جایی رسیدیم که تسلط پیدا کردیم تا وقتی غیبت می‌کنیم دیگر ناراحت نشویم! یعنی ما هم یک چیزی را تغییر داده‌ایم. فکر نکنید مدیریت علاقه‌ها حتماً یعنی اینکه علاقه خوب را جایگزین علاقه بد کنیم، بلکه وقتی علاقه بد را جایگزین علاقه خوب کنیم؛ باز مدیریت علاقه انجام داده‌ایم. پس اجازه بدهید تعریف زندگی را این طوری تکمیل کنیم و بگوییم: زندگی یعنی «مدیریت تغییر تمایلات» یا «مدیریت تمایلات» و تلاش و مبارزه برای رسیدن به علاقه‌های برتر

مرحله ۶. زندگی یعنی مدیریت علاقه‌ها و تلاش و مبارزه برای رسیدن به علاقه‌های برتر و «پذیرش محدودیت‌ها» / پذیرش و تسلیم شدن در مقابل محدودیت‌ها، جزئی از زندگی است

- حالا در مرحله ششم از تعریف زندگی یک قید دیگر را هم به آن اضافه می‌کنیم: زندگی یعنی مدیریت علاقه‌ها و تلاش و مبارزه برای رسیدن به علاقه‌های برتر و «پذیرش محدودیت‌ها». در این مرحله، قید «پذیرش محدودیت‌ها» را هم به تعریف زندگی اضافه کردیم. زندگی از یک جایی به بعد به این چالش گرفتار می‌شود و در این مرحله می‌افتد که مجبور است برخی از محدودیت‌ها را بپذیرد. چون این محدودیت‌ها جزء زندگی ماست، مثلاً «مرگ» جزء زندگی ماست، «پیر شدن» جزء زندگی ماست، «سیر شدن» جزء زندگی ماست، محدودیت معده (گنجایش کم معده) جزئی از زندگی ماست.
- پذیرش محدودیت‌ها یک مرحله‌ای از زندگی است. بخشی از زندگی، خوردن سر انسان به سنگ است؛ نه شکست خوردن، بلکه تسلیم شدن در مقابل برخی از محدودیت‌ها. جزئی از زندگی ما تسلیم شدن در برابر محدودیت‌ها و موانعی است که نمی‌شود با آنها مبارزه کرد و آنها را برطرف کرد.
- چه کسانی کمتر زندگی می‌کنند؟ کسانی که دیرتر به این حقیقت می‌رسند که جزئی از زندگی، تسلیم شدن در برابر محدودیت‌هاست. اگر این حقیقت‌ها را در دبستان به بچه‌ها یاد ندهید و وقتی بزرگ شدند یاد بدهید، دیر نیست؟! در حدیث شریفی از امام صادق (ع) آمده است: عمر کافی برای اینکه انسان به کمال

برسد، هجده سال است (و سئل ع عن قول الله عز و جل أ و لم نَعْمُرْكُمْ ما يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ فَقَالَ تَوْبِيخٌ لِأَنَّ تَمَانِيَ عَشْرَةَ سَنَةً؛ من لا يحضره الفقيه/۱/۱۸۶) یعنی اگر خداوند هجده سال به انسان عمر بدهد او می‌تواند در این هجده سال به حد کمال خودش برسد. البته کسی که در هجده سالگی به کمال رسیده، اگر بیشتر عمر کند می‌تواند کامل‌تر شود و جزء کَمَلین شود) ولی تا هجده سال آن‌چه انسان بخواهد گیر بیاورد، می‌تواند گیر بیاید و همه‌چیز را هم می‌تواند بفهمد.

مرحله ۷. زندگی یعنی مدیریت علاقه‌ها و تلاش و مبارزه برای رسیدن به علاقه‌های برتر و پذیرش محدودیت‌ها «در بستر حیات مقدر»

- حالا به سراغ مرحله آخر تعریف زندگی برویم و تعبیر نهایی درباره زندگی را توضیح دهیم. شما این زندگی را در کجا می‌خواهید انجام دهید؟ در کره ماه؟ در عالم برزخ؟ بالاخره یک جایی باید زندگی کنیم. دقت کنید که ما در خلأ زندگی نمی‌کنیم. ما در کدام زمین می‌خواهیم بازی کنیم؟ با چه قواعدی؟ زندگی یعنی حرکت و تکاپو و مدیریت درونی و تلاش بیرونی برای رسیدن به علاقه‌های انتخاب شده و برتر، اما نه در هر جایی، بلکه «در بستر حیات مقدر» یعنی در آن بستری که خدا برای ما طراحی کرده است.
- تلاشی که باید انجام دهی، مبارزه‌ای که باید بکنی، علاقه‌هایی که باید تغییر دهی و محدودیت‌هایی که باید بپذیری، همگی در این عرصه یعنی در بستر مقدرات الهی است. زندگی ما خارج از محدوده مقدرات الهی نیست؛ مقدرات الهی جزء زندگی ماست، و محور مقدرات الهی هم چیزی جز «امتحان» نیست کما اینکه خداوند می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ» (ملک/۲) یعنی خدا مرگ و زندگی را آفرید برای اینکه ما را امتحان کند. پس کل زندگی می‌شود یک بازی برای پاسخ دادن به این امتحانات. در واقع شما موقع زندگی، داری پرسش‌های طراحی شده در پرسش‌نامه پروردگار عالم را پاسخ می‌دهی!

"زندگی تعامل ما با مقدرات الهی است" / ما در یک وضعیت «بی‌نهایت امکان» زندگی نمی‌کنیم

- زندگی یعنی حرکت در بستر مقدرات الهی؛ نه حرکت در یک وضعیت بی‌نهایت «امکان»! مگر امکانات مان ما چقدر است؟ مگر چقدر می‌توانیم انتخاب کنیم؟ مثلاً چقدر می‌توانیم بین خواستگارها یا کسانی که می‌خواهیم به خواستگاری‌شان برویم انتخاب کنیم؟ امکان یک میلیون انتخاب که در مقابل ما قرار ندارد!
- این قید اخیر که برای تعریف زندگی اضافه کردیم آن قدر مهم است که می‌توان از کل تعریف گذشته صرف‌نظر کرد و گفت: «زندگی تعامل ما با مقدرات الهی است» البته تعامل ما با مقدرات الهی همان تلاش برای رسیدن به علاقه‌ها و انتخاب علاقه‌های برتر است.
- این بستر حیات برای ما طراحی شده و تصادفی هم نیست، بلکه تحت مدیریت خداوند است. لذا هر آدم ردلی در این دنیا هر کاری که بخواهد نمی‌تواند انجام دهد، در بسیاری از موارد دستش بسته است. خیلی‌ها هستند همراه شمربن ذی‌الجوشن محشور می‌شوند ولی امام حسین(ع) نکشته‌اند، چون خدا به آنها اجازه نداده، یعنی امکانش را به آنها نداده است. مثلاً یک کسی خیلی به همسرش ظلم کرده است ولی می‌رود با شمر محشور می‌شود؛ درست است که در کربلا نبوده و امام حسین(ع) را نکشته است ولی اگر آن امکان برایش فراهم می‌شد و دم دستش قرار می‌گرفت، همه آن جنایت‌ها از او هم بر می‌آمد. از سوی دیگر، یک قصاب هم می‌تواند همنشین موسی بن عمران در بهشت باشد.

زندگی صحنه طراحی شده‌ای است که ما در حال امتحان پس دادن در آن هستیم

- زندگی یعنی تلاش و تکاپو و مبارزه برای رسیدن به علاقه‌ها، منتها در بستر مقدرات الهی. و مقدرات الهی هم بر اساس «اصل امتحان» طراحی می‌شوند، یعنی خدا می‌خواهد با این مقدرات، تو را امتحان کند. کل زندگی انسان یک امتحان بیش نیست؛ صحنه طراحی شده‌ای است که ما داریم در این صحنه، امتحان پس می‌دهیم.
- پذیرفتن مقدرات الهی در زندگی انسان، کاملاً عاقلانه است و نپذیرفتنش غیرعاقلانه است. هیچ کس نمی‌تواند بگوید کل زندگی من تصادفی طراحی شده است. می‌دانید اگر زندگی انسان‌ها تصادفی طراحی شده بود، چه آسفتگی و چه بلبشویی در عالم می‌شد؟! این حقیقت را انسان با تجربه هم می‌تواند بفهمد؛ ضمن اینکه عقل انسان هم اصلاً نمی‌تواند قبول کند که اوضاع عالم برای زندگی تک تک آدم‌ها تصادفی باشد. همچنین کسی که اندکی به خدا معتقد باشد، اصلاً نمی‌تواند بگوید «زندگی من تصادف‌هایی است که پشت سر هم دارد رخ می‌دهد!»
- خدا به ما اجازه نمی‌دهد هر خطایی بکنیم، و به ما اجازه هم نمی‌دهد هر کار خوبی بکنیم. یعنی اگر هم بخواهیم کار خوبی بکنیم، لزوماً خدا اجازه انجام آن کار را به ما نمی‌دهد. اگر بخواهیم به کسی خیر برسانیم، و اگر بخواهیم به کسی شر برسانیم، زیاد آزاد نیستیم، این پروردگار عالم است که بازی گردان صحنه است. یک کمی به ما اختیار می‌دهد، و یک کمی هم دست خودش است، یعنی با هم داریم جلو می‌رویم؛ البته با یک پیچیدگی بسیار زیبا. واقعاً چقدر کار خدا دقیق و پیچیده است؛ چون میلیون‌ها انسان آزاد را در کنار هم دارد مدیریت می‌کند.

غفلت از هر یک از عناصر مهم در تعریف زندگی، ما را دچار خطای فاحش می‌کند/ شیطان ما را نسبت به «متن زندگی» دچار اشتباه می‌کند؛ نه نسبت به «هدف زندگی»

- زندگی حرکت به سوی تمایلات است در بستر مقدراتی که خدا برای هر کسی طراحی کرده؛ زندگی مبارزه برای رسیدن به علاقه‌هاست در بستری که خدا برای انسان معین کرده؛ زندگی پذیرش محدودیت‌هاست، زندگی مدیریت علاقه‌هاست؛ زندگی انتخاب علاقه‌هاست در بستری که خدا برای انسان مقدر کرده است. هر کدام از این عناصر مهم در تعریف زندگی را اگر ابلیس از جلوی نگاه ما بردارد ما دچار خطاهای فاحش می‌شویم.
- اگر شیطان بتواند هر یک از این عناصر کلیدی در تعریف زندگی را از ذهن، توجه و خودآگاهی ما خارج کند، می‌تواند ما را فریب دهد و دچار اشتباه کند. گمراهی انسان از این‌جا شروع می‌شود که شیطان انسان را نسبت به متن زندگی دچار اشتباه می‌کند؛ نه نسبت به هدف زندگی؛ مثلاً اگر ما فکر کنیم که می‌توانیم طوری زندگی کنیم که دیگر در آن تلاش و مبارزه نباشد؛ خُب این اشتباه است. شیطان همین‌جا آدم را به اشتباه می‌اندازد و دچار خیال‌پردازی می‌کند. در این صورت ما را نابود کرده و دیگر هیچ دینی هم شاید نتواند ما را نجات‌مان دهد.
- شیطان گاهی اوقات ما را به طمع می‌اندازد که خلاف مقدرات الهی بتوانیم یک چیزی به چنگ بیاوریم! شیطان گاهی اوقات به ما می‌گوید: «تو پیر نمی‌شوی! تو اصلاً لازم نیست محدودیتی را بپذیری! اصلاً چرا باید تسلیم محدودیت‌ها بشوی؟» اصلاً کار شیطان همین است. او به حضرت آدم هم دروغ گفت و او را فریب داد.

- اگر به زندگی آگاه شدیم و یک خودآگاهی‌ای به متن زندگی پیدا کردیم، واقعاً زندگی برای ما یک فرودگاه می‌شود؛ یا به تعبیر بهتر، تبدیل به «صعودگاه» ما می‌شود. یعنی یک صفحه‌ای را درست می‌کند که ما از روی آن پرواز کنیم و بالا برویم و صعود کنیم. این زندگی خودش را صاف طراحی می‌کند تا تو راحت بتوانی با سرعت و بدون برخورد با مانع حرکت کنی و اوج بگیری.

